
□

بررسی و ارزیابی دو اصطلاح «مقارَب الحدیث» و «مقارَب الحدیث»

در دانش جرح و تعدیل

دکتر مهدی جلالی / استادیار دانشکده الهیات دانشگاه فردوسی مشهد

فاطمه حاجی اکبری / دانش‌آموخته دانشگاه فردوسی مشهد و پژوهشگر علوم قرآن و حدیث

□

◀ چکیده

حدیث به طور متعارف، دربردارنده دو عنصر اساسی متن و سند است. برای بررسی و نقد حدیث، دو راه پیش پای محققان و ناقدان وجود دارد. راه نخست، بررسی متن حدیث است که پژوهش و نقدی درونی و راه دوم، بررسی سند حدیث است که مطالعه و نقدی بیرونی به حساب می‌آید. نقد سندی یا خارجی حدیث بر عهده دو دانش‌رجال و درایه است. در درایه به احوال سند از نظر اتصال، انقطاع، ارسال و ... پرداخته می‌شود و در دانش رجال، مطالعه و ژرف‌نگری در احوال راویان موجود در سند حدیث صورت می‌گیرد تا درجه و ثاقت و ضعف راوی حدیث، معلوم و از این طریق میزان اعتبار نقل او معین گردد. این فرآیند تابع اصول و ضوابطی است که در دانش جرح و تعدیل، که شاخه‌ای از دانش رجال حدیث است، به صورت الفاظ و اصطلاحات ویژه‌ای به دقت سازمان‌دهی و تقریر شده است.

یکی از اصطلاحات جرح و تعدیل، اصطلاح «مقارَب الحدیث» است که درباره معنا و دلالت آن بر جرح یا تعدیل بررسی نموده و کوشیده‌ایم حدود دلالت و وزن رجالی آن را ترسیم نماییم.

◀ کلیدواژه‌ها:

حدیث، سند، نقد خارجی، علم رجال، جرح و تعدیل، مقارَب الحدیث.

مقدمه

علم جرح و تعدیل دانشی است که درباره جرح و تعدیل (تضعیف و توثیق) راویان با الفاظ و اصطلاحات مخصوص سخن می گوید و مراتب این الفاظ و اصطلاحات را تعیین می نماید. (ابن ابی حاتم رازی، 1372ق، ج 1، ص 2) فن مزبور، ترازوی راویان و رجال حدیث است که چون سنگین برآید، مقبول می افتند، و چون سبک برآید، مردود می گردند.

نزد حدیث پژوهان، جرح عبارت است از طعن، یعنی بیان عیب راوی حدیث به طوری که به عدالت یا ضبط او خلل وارد آید، یا اساساً عدالت و ضبط از او سلب گردد. اما تعدیل، عکس آن و عبارت است از پاک و بی عیب نمودن راوی و حکم به اینکه او عادل است یا ضابط. بنابراین، دانش جرح و تعدیل، ترازوی سنجش رجال حدیث است که در کفه آن یا راوی سنگین برمی آید و مقبول می افتد و یا سبک نشان می دهد و مردود می گردد و از این طریق، آن که حدیثش پذیرفتنی و آن که حدیثش ناپذیرفتنی است، رخ می نماید. این است که حدیث پژوهان به دانش جرح و تعدیل بهای زیادی داده و غایت کوشش را در پی افکندن اصول و مبانی آن به کار داشته اند. دانشمندان جرح و تعدیل، الفاظ و اصطلاحاتی را به کار می برند تا حال راوی را از نظر مقبول یا مردود بودن روشن کنند و بر این پایه جایگاهی را که شخص در سلسله مراتب جرح یا تعدیل به خود اختصاص می دهد، معلوم گردانند تا راست را از ناراست بازشناسند و از حریم پرحرمت حدیث حراست کنند. شک نیست که شناخت دقیق این الفاظ و اصطلاحات برای حدیث پژوهان، از کمال اهمیت برخوردار است؛ زیرا الفاظ و اصطلاحات مزبور ابزاری بیانی اند که اوصاف راویان را نشان می دهند. (ابن ابی حاتم، بی تا، ج 1، ص 9-40/ اردبیلی، بی تا، ج 1، ص 3/ مامقانی، بی تا، ص 172-182/ مقریزی، 1422ق، ج 1، ص 43-53/ لکنوی هندی، 1388ق، ص 44-52/ عتر، 1418ق، ص 105-106)

موضوع این مقاله، مطالعه و بررسی اصطلاح مقاربات الحدیث است که یکی از اصطلاحات جرح و تعدیل می باشد و صاحب نظران درباره معنا و دلالت آن سخنانی گفته و دیدگاههایی ارائه نموده اند.

«مقارَب الحدیث» و «مقارَب الحدیث» در دانش جرح و تعدیل □ 47

ما در این مقاله با کاوش در معنا و دلالت اصطلاح مقارَب الحدیث از رهگذر مطالعه و بررسی چند و چون کاربرد عملی آن دربارهٔ راویان، تلاش می‌کنیم معانی و تفاسیر موجود از آن را بررسی و نقد کنیم و درجهٔ دلالت این کلمه بر جرح یا تعدیل و وزن دقیق واقعی رجالی آن را به دست دهیم.

1. بررسی مفهوم اصطلاح مقارَب الحدیث

1-1. معنای لغوی مقارَب الحدیث

در بیان معنای لغوی کلمهٔ مقارَب گفته‌اند: «هرگاه چیزی را به وصف مقارَب - به کسر راء - توصیف کنند، معنایش آن است که آن چیز متوسط و در میانهٔ مرغوب و پست جای گرفته است و کالایی را که نفیس (گران‌بها) نباشد، متاع مقارَب - به کسر راء - و متاع مقارَب - به فتح راء - گویند. (زبیدی، 1414ق، ج 2، ص 310)

2-1. مفهوم اصطلاحی مقارَب الحدیث

در این باره می‌توان فرضیه‌های متعددی در نظر گرفت. سخاوی در شرح الفیه گوید: «اصطلاح مقارَب الحدیث را به کسر راء (اسم فاعل) و به فتح راء (اسم مفعول) خوانده‌اند. مقارَب الحدیث - به کسر راء - یعنی حدیث راوی به حدیث موثقان نزدیک است و مقارَب الحدیث - به فتح راء - یعنی حدیث دیگران به حدیث این شخص نزدیک است.» (سخاوی، 1388ق، ج 1، ص 339/ لکنوی هندی، 1388ق، ص 116-117) برخی گفته‌اند مقارَب الحدیث - به فتح راء - یعنی دیگران از نظر حفظ و ضبط به راوی موصوف به این وصف نزدیک‌اند و مقارَب الحدیث - به کسر راء - یعنی راوی دارنده این صفت در حفظ و ضبط به دیگران نزدیک است، که در هر دو صورت معنای یکی است و بر درجهٔ متوسط دلالت دارد و به موجب آن رتبهٔ شخص، نزدیک به موثقان است. بنابراین، نوعی مدح را می‌رساند. (سخاوی، 1388ق، ج 1، ص 339) فرضیهٔ سوم نگاهی است که میان دو اصطلاح مقارَب الحدیث - به کسر راء - و مقارَب الحدیث - به فتح راء - فرق می‌گذارد و می‌گوید: «حدیث راوی مقارَب الحدیث - به فتح راء - از این جهت، معتبر است که دیگران احادیثی دارند که به حدیث او نزدیک است و به نوعی مؤید روایت اوست و این دیگران‌اند که به او اعتبار می‌دهند و گرنه خود او به اعتبار مقارَب الحدیث - به کسر راء - بودن،

راوی‌ای است تازه کار، که چندان قابل اعتماد نیست، و به همین دلیل، در وصف او در جنب این اصطلاح نوعاً الفاظ جرح و یا نازل‌ترین الفاظ توثیق به کار رفته است. بنابراین، حدیث راوی مقارب الحدیث - به فتح راء - حکمی دارد غیر از حکم راوی‌ای که خودش مقارب الحدیث - به کسر راء - است و تازه به دنیای نقل حدیث پا گذاشته است.»

این دیدگاه قابل توجه بود اگر در منابع و مآخذ موجود میان مقارب الحدیث به کسر راء با مقارب الحدیث به فتح راء، تمایزی آشکار وجود می‌داشت، لیکن چنین فرقی مشهود نیست؛ چون لفظ مقارب الحدیث در همه موارد بدون هر گونه نشانه و حرکتی مذکور افتاده، لذا بر هر دو وجه (به کسر و فتح راء) قابل حمل است. همچنین در این فرضیه، مقارب الحدیث - به کسر راء - تازه کاری که چندان قابل اعتماد نیست، شناسانیده شده است که ظاهراً این داوری، مبنایی ندارد. فرضیه دیگر این است که مقارب الحدیث - به کسر راء - از الفاظ تعدیل است و مقارب الحدیث - به فتح راء - از الفاظ جرح (ذهبی، 1371ق، ج 1، ص 38/ بلقینی، محاسن الاصطلاح، ص 240/ عراقی، التقیید و الايضاح، ص 155) فرضی که صحیح نمی‌نماید. گویا طبق این فرضیه پنداشته که در زبان عربی، الشیء المقارب - به فتح راء - یعنی چیز پست (الردیء)، در حالی که چنین برداشت و تصویری در زبان شناخته و معروف نیست و این معنا صرفاً در استعمال عامیانه مشاهده می‌شود. (ر.ک: سیوطی، 1405ق، ج 1، ص 411-412/ عراقی، ص 156) به هر حال، به نظر می‌رسد که از خود این اصطلاح - به تنهایی و بی لحاظ اوصاف قرین - شمیم مدح استشمام می‌شود و حداقل آن است که حدیث راوی موصوف به وصف مقارب الحدیث از نوع حدیث متوسط است که نه به حضیض سقوط تنزل می‌کند و نه به اوج عظمت ارتقا می‌یابد. (لکنوی هندی، 1388ق، ص 116-117) وجه درست در ضبط این کلمه، جواز و احتمال کسر و فتح راء - هر دو - است و هر دو وجه فی الجمله بر تعدیل دلالت دارد، چنان که عراقی در حاشیه خود بر این صلاح آورده است: «و هما علی کل حال من الفاظ التوثیق» (ذهبی، 1371ق، ج 1، ص 38) همچنین می‌توان سخن ابن رشید و سخاوی را که گفته‌اند: «هرگاه اصطلاح مقارب الحدیث درباره شخصی به کار رود، به این معناست که حدیث او شاذ و منکر نیست» (لکنوی هندی، 1388ق، ص 117/ نیز ر.ک: سخاوی، 1388ق، ج 2، ص 115)، مؤیدی بر این امر دانست.

2. سنجش وزن رجالی اصطلاح مقارَب الحدیث در دانش جرح و تعدیل

مقصود، بررسی میدانی - مصداقی و استقرای موارد استعمال اصطلاح مقارَب الحدیث دربارهٔ راویان در منابع و آثار اسلامی و سپس مطالعه و تحلیل معنا و کشف دلالت یا دلالت‌های دقیق آن از طریق بررسی احوال اشخاصی است که این اصطلاح دربارهٔ آنان به کار رفته است.

2-1. راویان مقارَب الحدیث در صف موثقان

از بررسی چگونگی استعمال مقارَب الحدیث دربارهٔ راویان، این نتیجه روشن و قطعی به دست می‌آید که این اصطلاح بر توثیق راوی دلالت دارد و در توصیف راویان در موارد بسیاری با اصطلاح ثقه، همراه و قرین می‌گردد: «هو ثقه، مقارَب الحدیث» (ابن حجر، 1404ق، ج 1، ص 258؛ ج 2، ص 176-177؛ ج 3، ص 18/ترمذی، 1403ق، ج 3، ص 108؛ ج 5، ص 56) و محدثان با شخص مقارَب الحدیث در احادیث مشهورش به عنوان یک راوی موثق رفتار می‌کنند. برای نمونه، داود بن عمر اودی دمشقی از سوی صاحب‌نظران با تعبیر «یکتب حدیثه»، «لیس بالقوی»، «لیس بالمشهور»، «هو شیخ و لا بأس به»، «لا آری بروایاته بأساً»، «صالح»، «حدیثه مقارَب»، «مشهور» و «موثق» توصیف شده است. (ابن حجر، 1404ق، ج 3، ص 170/شوکانی، 1973م، ج 9، ص 9/عظیم‌آبادی، 1415ق، ج 8، ص 38) این تعبیر گونه‌گون موقعیت بهبود یابندهٔ راوی را از دانی به عالی نشان می‌دهد و ضمن آنکه اختلاف دیدگاه‌های رجالی اهل نظر را منعکس می‌کند، به وضوح دلالت وصف مقارَب الحدیث را بر درجه‌ای از «وثاقت و تعدیل» می‌رساند. در نمونهٔ دوم، ترمذی حدیثی را نقل می‌کند که در سندش، حجاج بن دینار قرار گرفته است و سپس می‌نویسد: «هذا حدیث حسن صحیح، انما نعرفه من حدیث حجاج بن دینار و حجاج ثقه مقارَب الحدیث» (ترمذی، 1403ق، ج 5،

ص 56) در نمونه سوم، احمد بن حنبل عبدالله بن علاء بن زبیر را، که صاحب نظران به گونه‌ای بسیار قوی او را توثیق کرده‌اند، مقارب الحدیث خوانده است. (ابن حجر، 1404ق، ج 5، ص 306-307) در نمونه چهارم، ترمذی دربارهٔ عبدالرحمن بن زیاد بن انعم افریقی گزارش می‌کند که علی‌رغم سایرین، که نظر نامساعدی نسبت به وی داشته‌اند، ترمذی - خود - دیده است که بخاری، شأن او را تقویت کرده و عبدالرحمن را مقارب الحدیث خوانده است (ترمذی، 1403ق، ج 1، ص 128/ سخاوی، 1388ق، ج 1، ص 339) و نمونه پنجم، اسماعیل بن رافع است که برخی اهل حدیث، ضعیف دانسته‌اند، لیکن ترمذی - خود - از بخاری شنیده که مقارب الحدیث خوانده و توثیق کرده است. (همو، ج 3، ص 108)

2-2. مراتب و درجات راویان مقارب الحدیث

از بررسی موارد استعمال این اصطلاح دربارهٔ راویان معلوم می‌گردد که مقارب الحدیثان گاه مراتب و درجاتی متفاوت دارند و به مصداق «و لکل درجات» در منحنی نمودار توثیق دارای فرازی و فرودی هستند. برای نمونه، احمد بن حنبل دربارهٔ اسماعیل بن زکریا خلقانی می‌نویسد: «او در روایت احادیث مشهورش مقارب الحدیث و صالح است، لیکن دل با او قرار نمی‌گیرد؛ چون نام‌برده به صفت طالب حدیث شناخته شده نیست.» (ابن حجر، 1404ق، ج 1، ص 260) در این گزارش، شخصیت اسماعیل بن زکریا از جنبهٔ روایت و نقل (راوی و ناقل بودنش) شناسانیده شده است. جالب آنکه ابن حنبل در گزارشی دیگر در بیان همین جنبه از شخصیت اسماعیل، نام‌برده را ثقه خوانده است (همان‌جا) و در گزارش سوم، عبدالله بن احمد بن حنبل به نقل از پدرش، حدیث (متن روایت شده) راوی مذکور را به صفت مقارب و صف نموده است: «حدیثه حدیث مقارب» (ابن حنبل، 1408ق، ج 2، ص 496/ الباجی، بی‌تا، ج 1، ص 346) امری که نشان می‌دهد اصطلاح مزبور در استعمال اهل نظر برای سنجش راویان و روایتشان - هر دو - مورد توجه قرار گرفته است و در هر دو مورد بر نگاه مثبت به راوی و روایتش، یعنی تعدیل و توثیق فی

«مقارَب الحدیث» و «مقارَب الحدیث» در دانش جرح و تعدیل □ 51

الجملة او و تثبیت و تصحیح فی الجملة روایتش دلالت دارد. در نمونه دوم، احمد بن حنبل با نگاهی متفاوت، حدیث عاصم بن علی بن عاصم را به حدیث راست گویان نزدیک شمرده و اعجاب خود را از اندک بودن اشتباهات آن ابراز داشته و نام برده را در اسلام، حائز چنان مقام و جایگاهی دانسته است که به سبب آن، امید دارد خداوند بهشت را به او ارزانی نماید: «حدیثه مقارَب حدیث اهل الصدق، ما اقل الخطأ فيه ... قام من الإسلام بموضع أرجو أن یشبه الله به الجنة.» (خطیب بغدادی، 1417ق، ج 12، ص 244) او مصعب بن ماهان را مردی شایسته و درخور ستایش می داند و حدیثش را مقارَب می خواند که اشتباهاتی هم در آن وجود دارد: «کان رجلاً صالحاً و أثنی علیه خیراً، کان حدیثه مقارَباً، فیه شیء من الخطأ» (ابن ابی حاتم رازی، 1372ق، ج 8، ص 308) نمونه دیگر، ابوسلیمان مدنی داود بن عبدالله از احفاد جعفر بن ابی طالب (ع) است، که اهل نظر او را ثقه دانسته اند یا در میان ثقات از او نام برده اند و یا مقارَب الحدیثش خوانده اند. در عین حال، گفته اند که گاهی اشتباه می کرده برای نمونه، در گزارش حدیث مالک از نافع اشتباه کرده است. (ابن حجر، 1404ق، ج 3، ص 165) آخرین مثال در این مجال، زبیر بن عدی همدانی یامی تابعی است که عموم صاحب نظران او را ثقه، ثبت، صالح الحدیث و موافق با این اوصاف، وی را مقارَب الحدیث شناسانیده اند. (همو، ص 274)

3. شواهد و نمونه های روشنگر ماهیت اصطلاح مقارَب الحدیث

چنان که پیش تر معلوم و مدلل گشت، از شواهد موجود دربارهٔ راویان چنین برمی آید که اصطلاح مقارَب الحدیث هرگاه برای کسی استعمال شود، نه تنها بر جرح دلالت ندارد و شخص را از عدالت خارج نمی سازد (حافظیان بابل، 1425ق، ج 2، ص 177) بلکه راوی را تقویت هم می نماید. این امر را از داوری بخاری دربارهٔ یزید بن سنان بن یزید تمیمی جزری می توان دریافت. درست است که صاحب نظران با الفاظ متعددی، که حاکی از جرح است، او را تضعیف کرده اند، لیکن بخاری به پا

خاسته - و درست یا نادرست - با مقارب الحدیث دانستنش او را توثیق یا دست کم تقویت کرده و در عین حال افزوده است: «با وجود این، پسرش محمد بن یزید، اخبار منکری* را از او روایت کرده است. (ابن حجر، 1404ق، ج 11، ص 293) نمونه دوم، خبر مسندی است که ترمذی از ولید بن رباح، از ابوهریره از پیامبر (ص) روایت کرده است: «إن المرأة لتأخذ للقوم؛ زن مسلمان جایز است برای مردم خود از دشمن امان بگیرد.» (ترمذی، 1403ق، ج 3، ص 70 / مبار کفوری، 1410ق، ج 5، ص 168) ترمذی در کتاب العلل الکبیر گفته که درباره این خبر از استادش بخاری پرسیده و بخاری به او پاسخ داده است که «هو حدیث صحیح» و گویا چون مشکل ترمذی وجود ولید بن رباح تابعی در سند حدیث بوده، برای رفع نگرانی شاگرد و توجیه و تعلیل داوری خود درباره خبر مزبور، ولید بن رباح را با وصف مقارب الحدیث ستوده و او را تأیید کرده است. (زیلعی، 1415ق، ج 4، ص 248) از این رفتار بخاری و گفتار او، که دو وصف حدیث صحیح و مقارب الحدیث را قرین هم ساخته، بلکه از دومی در توجیه و تعلیل اولی بهره گرفته است، به وضوح روشن می شود که وصف مقارب الحدیث درباره یک راوی بر توثیق او دلالت دارد، به طوری که به واسطه آن شایسته است حدیثش را صحیح بدانیم. مؤید این سخن اینکه ابن حجر، ولید بن رباح را خود، صدوق و به نقل از اهل نظر، صالح و من الثقات و در نقل دیگری از بخاری، او را حسن الحدیث خوانده است. (ابن حجر عسقلانی، 1415ق، ج 2، ص 285 / همو، 1404ق، ج 11، ص 117) امری که با قضاوت بخاری در مقارب

* تعاریف متنوع و متفاوتی از منکر به دست داده شده است: «منکر در اصطلاح متقدمان عبارت از نفرد خبر است ولو راوی ثقه باشد، اما در اصطلاح متأخران، حدیث مخالف خبر ثقه است که راوی ضعیفی روایتش کند.» (عتر، 1418ق، ص 114) «معروف حدیثی است که مضمون آن نسبت به حدیث مخالفش بین راویان مشهور باشد، و منکر عکس آن است، یعنی خبری که فقط یک تن ناموثق نقل کرده باشد... همچنین منکر به حدیثی گویند که در سلسله سند آن موجب ضعفی باشد.» (مدیر شانه چی، بی تا، ص 69-70)

«مقارَب الحدیث» و «مقارَب الحدیث» در دانش جرح و تعدیل □ 53

الحدیث نامیدن راوی مذکور یا روایتش کاملاً سازگار است. اما اگر کسی احتمال دهد که بسا مقصود بخاری از وصف صحیح در اینجا «صحیح لغیره»^{**} باشد، باید گفت که چنین احتمالی بعید است؛ چون ترمذی درباره خصوص همین خبر - نه خبری دیگر - از بخاری سؤال کرده است و بخاری نیز برای اطمینان خاطر او تا بداند قضاوتش در وصف حدیث به صحیح، درست بوده و سهوی مرتکب نشده، راوی آن را مقارَب الحدیث معرفی کرده است. دیگر آنکه، ترمذی خبر مزبور را در *العلل* خود آورده و به استناد سخن بخاری صحیحش دانسته و اصولاً در کتب علل و حتی سایر کتب حدیثی بسیار دیده می شود که نویسندگان به سبب آنکه حدیثی از طریق منکر نقل شده است، صحیح بودنش را رد می کنند و بدون ملاحظه، آن را زیر عنوان ناخوشایند حدیث منکر می آورند. (ترمذی، 1403ق، ج 2، ص 142؛ ج 3، ص 157 و 188، ج 4، ص 160) سوم آنکه، خبر مزبور در موضوع خود عمده و اصل است و برای آن شواهد قولی دیگری از کلام پیامبر (ص) وجود ندارد، پس بخاری نمی توانسته در صحیح دانستن خبر مزبور به عنوان روایت شخص مقارَب الحدیث نظر به دیگر اخبار و احادیث مرتبط یا مشابه داشته باشد.

3-1. فقدان اخبار منکر در کارنامه روایان مقارَب الحدیث

معنای داوری بخاری درباره یزید بن سنان بن یزید تمیمی جزری - در آغاز بند پیشین - آن است که اصطلاح مقارَب الحدیث بار ارزشی مثبت دارد؛ چون روایت اخبار منکر را که بار ارزشی منفی دارند از آن استثنا کرده است، یعنی در احادیث مقابل مستثنیات، که بر اساس آنها بخاری راوی را مقارَب الحدیث دانسته است، حدیث منکری وجود ندارد. پس اگر ثابت شود احادیث منکری که فرزند یزید بن

^{**} صحیح لغیره، خبری است که به سبب یک امر جانبی خارجی از جمله احادیث صحیح مشابه که به طرق دیگری نقل شده اند، صحیح شمرده شود؛ چون خود مستقلاً شرایط صحت - مانند داشتن اسناد صحیح - را حائز نبوده است. (ر.ک: قاسمی، 1399ق، ص 79)

سنان از او نقل کرده، واقعاً به پدر تعلق داشته و به او برنسته است در این صورت، وصف مقارب الحدیث از یزید بن سنان سلب می‌گردد و نام‌برده در عداد مجروحان و مطعونان قرار می‌گیرد. بر این پایه در احادیث شخص مقارب الحدیث، نباید روایات منکر وجود داشته باشد؛ چه اگر وجود داشته باشد، دیگر مقارب الحدیث نخواهد بود. این امر نشان می‌دهد که اصطلاح مورد نظر بار منفی ندارد، بلکه نسبت به حدیث چنین شخصی بار مثبت دارد. در غیر این صورت، استثنا در غیر محل خود و نادرست است.

3-2. ابهام در دلالت اصطلاح مقارب الحدیث

با این همه، بعضاً موضوع تا اندازه‌ای پیچیده و دشوار می‌نماید. نمونه‌ای هست که نشان می‌دهد گاه در دلالت اصطلاح مقارب الحدیث اجمال و ابهام وجود دارد. ترمذی پس از آوردن حدیثی، آن را حسن غریب ارزیابی می‌کند و سپس می‌نویسد: «در باره یکی از روایان مذکور در سند حدیث (ابوظلال، هلال بن ابی هلال قسلی) از بخاری سؤال کردم و او در پاسخ من، نام‌برده را مقارب الحدیث شناسانید.» (ترمذی، 1403ق، ج 2، ص 50)

از رفتار ترمذی در قبال پاسخ بخاری، یعنی از داوری او درباره حدیث ابوظلال درمی‌یابیم که حداقل از نظر ترمذی، اصطلاح مقارب الحدیث بر جرح راوی دلالت ندارد و اگر جز این می‌بود، ترمذی حدیث ابوظلال را حَسَن*، که از انواع حدیث مقبول و معتبر است، ارزیابی نمی‌کرد.

غریب دانستن حدیث مزبور نیز بدین اعتبار است که در طریق آن تفرد وجود دارد؛ چون با اسناد واحد و از طریق یک راوی (ابوظلال)، متفرداً نقل شده است. اما

* حَسَن، حدیثی است که شاذ و معلل نباشد و با روایت شخص عادل کم ضبط، دارای سند متصل باشد: «الحدیث الحسن: هو الحدیث الذی اتصل سنده بنقل عدل خف ضبطه غیر شاذ و لا معلل.» (عتر، 1418ق، ص 264) مقصود از شاذ، حدیثی است که در مقابل و معارض حدیث مشهور یا مخالف حدیثی باشد که روایانش حافظ‌ترند (مدیر شانه‌چی، بی‌تا، ص 61) و مقصود از معلل حدیثی است که در سند یا متن آن نقصی باشد. (معروف الحسنی، 1398ق، ص 55)

نکته درخور توجه اینکه قول دیگری از بخاری دربارهٔ ابوظلال گزارش شده است: «و عنده مناکیر» که ظاهراً از نوع جرح مفسر می‌باشد و نظر منفی بخاری را دربارهٔ راوی می‌رساند و با داوری صاحب‌نظران دیگر، که ابوظلال را ضعیف و دست‌کم فاقد ارزش و غیرقابل اعتنا دانسته‌اند، سازگار و با این رهیافت (ر.ک: 3-1) که دستاورد علمی اشخاص مقارَب الحدیث، باید از اخبار منکر تهی باشد، ناسازگار است. (ر.ک: ابن حجر، 1404ق، ج 11، ص 75-76) در توجیه این اختلاف چند احتمال وجود دارد: احتمال اول اینکه ترمذی از نظر منفی بخاری دربارهٔ ابوظلال آگاه نبوده است. احتمال دوم آنکه، بخاری بعدها این نظر را گفته و به سمع ترمذی نرسیده است. و احتمال سوم آن است که نسبت این سخن به بخاری نادرست باشد. با فرض صحت نسبت، ممکن است کسی بگوید اصطلاح مقارَب الحدیث گاهی هم بر جرح دلالت دارد. به هر جهت، با توجه به این ملاحظات شاید بتوان گفت اینکه ترمذی روایت ابوظلال را حسن دانسته، امری بعید و دور از ذهن است. چون پیش‌تر (ذیل 3-1) مدلل ساختیم که در کارنامهٔ حدیثی شخص مقارَب الحدیث - از باب عدم امکان جمع متناقضین - احادیث منکر نباید وجود داشته باشد. در غیر این صورت، وصف مقارَب الحدیث از راوی سلب می‌گردد و حدیث شخص مذکور نیز از انواع حدیث مقبول (صحیح، حسن، موثق یا قوی) محسوب نمی‌گردد.

3-3. اصطلاح مقارَب الحدیث، منجی تضعیف شدگان

اصطلاح مقارَب الحدیث برای راویانی که از سوی صاحب‌نظران به گونه‌ای ضعیف شمرده شده‌اند، به منزلهٔ فرشتهٔ نجاتی عمل می‌کند که راوی را در پهنهٔ گستردهٔ علم الحدیث از سقوط می‌رهاند و کم و بیش جایگاهی رضایت‌بخش به او می‌بخشد. برای نمونه، درحالی که عموم صاحب‌نظران حدیث پژوه از جمله ترمذی، عبدالرحمن بن زیاد بن انعم افریقی را ضعیف شمرده‌اند، بخاری پا به میدان می‌گذارد و با مقارَب الحدیث دانستن وی، او را تقویت می‌نماید. (ابن ماجه، بی‌تا، ج 1، ص 327/ ترمذی، 1403ق، ج 1، ص 128) نمونهٔ دوم، ابو محمد عبدالله بن محمد بن عقیل بن ابی طالب هاشمی مدنی - نوادهٔ دختری علی (ع) - از طبقهٔ چهارم است که در میان

صاحب نظران اختلاف نظر درباره او شدید است، به طوری که برخی در عین صدوق دانستنش بر حفظ او خرده گرفته یا در حدیثش ضعف بسیاری دیده‌اند و برخی دیگر، ضمن احتجاج به حدیثش، وی را چندان متین و معتمد ندانسته‌اند و برخی هم شخص او را ضعیف شمرده‌اند. اما چنین به نظر می‌رسد که بخاری نگاه و باور دیگری داشته و با مقارب الحدیث خواندن عبدالله بن محمد بن عقیل می‌خواسته نام برده را فی الجمله توثیق نموده و از آسیب جرح و تضعیف برهاند. (ابن حجر، 1404ق، ج 6، ص 13-14)

در نمونه دیگری از این نوع، ترمذی خود ابتکار عمل را در دست می‌گیرد. او که شاگرد بخاری است، از استادش درباره جناده بن مسلم که بسیاری از صاحب نظران وی را تضعیف نموده‌اند، سؤال می‌کند. بخاری این شخص را نمی‌شناسد و حتی از وجود نام برده در میان رویان ابراز شگفتی می‌کند، لیکن ترمذی درباره راوی و حدیثش، خود به داوری می‌پردازد؛ راوی را مقارب الحدیث می‌خواند و حدیث او را حسن غریب می‌نامد. (ابن ماجه، بی تا، ج 1، ص 327/ مناوی، 1415ق، ج 1، ص 56)

در نمونه چهارم، عموم حدیث پژوهان از جمله صاحب نظران با اهمیتی چون ابن المدینی و ابوزرعه، داود بن زبرقان را با اوصافی چون «لیس بشیء»، «متروک»، «لیس بثقه»، «ضعیف»، «منکر الحدیث» و... تضعیف کرده‌اند، لیکن علی‌رغم آنان، بخاری با مقارب الحدیث دانستن وی، نام برده را توثیق نموده است. (ابن حجر، 1404ق، ج 3، ص 160/ هیثمی، 1408ق، ج 2، ص 30) مؤید بخاری در این توثیق، سخن و داوری یحیی بن معین درباره داود بن زبرقان است که نام برده را شخص صالحی دانسته که به کار حفظ حدیث، گفتگو و مذاکره درباره آن مشغول بود، لیکن در اثنای مذاکره، بسا دچار اشتباه می‌شده و چون با اتکای به حافظه سخن می‌گفته، گاه در روایت و نقل لغزیده است. او از اشخاص موثق چیزهایی را نقل می‌کرد که جزء احادیث آنان نبود. بر این پایه، داود در نقل مواردی که با احادیث ثقات سازگار افتد به نظر من (یحیی بن معین) راستگو (صدوق) است، لیکن چنانچه او در نقل آن موارد، منفرد (تنها) باشد، به آنها نمی‌توان احتجاج کرد و یا استناد نمود. (ابن حجر، 1404ق، ج 3، ص 160-161) از این کلام یحیی بن معین توثیق فی

«مقارَب الحدیث» و «مقارِب الحدیث» در دانش جرح و تعدیل □ 57

الجملة داود بن زبرقان به خوبی مشهود است که با وصف نام‌برده به مقارَب الحدیث بر دست بخاری، سازگار افتاده است. در نمونه پنجم، نسایی، بکر بن سهل را ضعیف دانسته است، اما مردمان از نام‌برده که مقارَب الحدیث و در روایتی دیگر مقارَب الحال بوده است، روایت می‌کرده‌اند. (ابن حجر، 1390ق، ج 2، ص 51/هیثمی، 1408ق، ج 4، ص 299) این امر نشان می‌دهد که یا تضعیف نسایی نامعتبر بوده و یا در حدی نبوده که به اعتبار راوی خدشه وارد کند و همچنین می‌رساند که اصطلاح مقارَب الحدیث بر درجه‌ای از درجات مدح و توثیق راوی دلالت دارد. (هیثمی، 1408ق، ج 5، ص 161) چون ظاهراً مردم به سبب مقارَب الحدیث بودنش، حدیث او را دریافت و نقل می‌کرده‌اند. پس این وصف، در تقابل با تضعیف قرار می‌گیرد و بر تعدیل دلالت دارد.

4. تعیین حدود دلالت اصطلاح مقارَب الحدیث

اصطلاح مقارَب الحدیث در میانه اصطلاحات جرح و تعدیل قرار دارد و با تأمل در عموم مواردی که از این اصطلاح در وصف راویان بهره گرفته شده، می‌توان نتیجه گرفت یا چنین استنباط کرد که اصطلاح مزبور جزء الفاظ تعدیل و توثیق راویان به حساب می‌آید. (عتر، 1418ق، ص 110) ولی باید توجه داشت که بر نمودار الفاظ توثیق و تعدیل که درجات و مراتب متفاوت و منحنی فرود و فراز دارد، گاه اصطلاح مزبور درجه نازل‌تری را به خود اختصاص می‌دهد، به گونه‌ای که با رقیق‌ترین مراتب جرح هم‌جوار می‌گردد. (هیثمی، 1408ق، ج 5، ص 161) به عبارت دیگر، روایتی که شخص مقارَب الحدیث در سندش قرار دارد، بسا مراتب پائین‌تر حسن و صحت را نسبت به خبر شخص موثق عادل ضابط، دارا باشد، لیکن در همه موارد کاربرد این اصطلاح درباره‌ی راوی حدیث، تعبیر مقارَب الحدیث - بی‌گفتگو و بدون تردید - نشانه و بیانگر تعدیل و توثیق راوی و اماره‌ای بر حسن یا صحت روایت اوست. برای نمونه، در داوری صاحب‌نظران درباره‌ی طلحة بن یحیی می‌توان مؤیدی بر آنچه بیان گشت یافت؛ ابن معین او را توثیق نموده، ابن حبان نامش را در میان ثقات آورده و دیگری با تعبیر «لا بأس به» از وی تجلیل نموده و ابن حنبل هم او را مقارَب الحدیث دانسته است. برخی نیز او را ضعیف خوانده یا همچون ابی حاتم نام‌برده را با تعبیر

«لیس بقوی»^{*} شناسانیده‌اند. (ابن حجر، 1404ق، ج 5، ص 26/همو، بی تا، ج 3، ص 465) از تأمل در این اقوال و سنجش آن‌ها، می‌توان مرتبه‌ای از مراتب و درجات توثیق و تعدیل را برای راوی استنباط کرد. نمونه دوم، داود بن زبرقان رقاشی بصری ساکن بغداد است که عموم اهل نظر به شدت تضعیفش کرده‌اند، لیکن بخاری مقارب الحدیثش نامیده است. (ابن حجر، 1415ق، ج 1، ص 279/همو، 1404ق، ج 3، ص 160) از تقابل این توصیف با آن تضعیف، می‌توان چنین استنباط کرد که دلالت وصف مقارب الحدیث بر توثیق قوی، بعید اما دلالتش بر نوعی از مدح یا توثیق، موجه و معلوم است.

از دیگر شواهدی که از آن در پاره‌ای از موارد به درجه خفیف مقبولیت شخص مقارب الحدیث می‌توان پی برد، داوری صاحب‌نظران درباره‌ی عبدالله بن محمد بن عقیل است که بخاری وی را مقارب الحدیث شناسانیده و احمد بن حنبل، اسحاق بن راهویه و حمیدی حدیث او را صرفاً قابل استناد دانسته‌اند. (همو، 1404ق، ج 6، ص 13-14/زیلعی، 1415ق، ج 1، ص 162) و چون نام‌برده حافظ^{*} نبوده است، دانشمندان در امکان و نیز در چند و چون استناد و اعتماد به حدیث او اختلاف نظر داشته‌اند (همان‌جا) البته در مواردی هم اصطلاح مقارب الحدیث بر توثیق مطلق یا حتی توثیقی بالا دلالت دارد. (ابن حجر، 1404ق، ج 3، ص 18، 274 و 301؛ ج 5، ص 306-307/ترمذی، 1403ق، ج 4، ص 186)

5. بهره‌گیری صاحب‌نظران از اصطلاح مقارب الحدیث

از بررسی موارد استعمال اصطلاح مقارب الحدیث چنین برمی‌آید که بخاری بیش از همه از این اصطلاح در وصف راویان بهره جسته و در آن به دنبال راهی بوده است تا از درجه جرح احتمالی راویان از سوی دیگران بکاهد، یا به طور کلی می‌خواسته است به راویان درجه‌ای از وثاقت بخشد که از رهگذر آن، احادیث آنان

^{*} این تعبیر به نخستین درجه از درجات جرح، که خفیف‌ترین درجات است، تعلق دارد و کمترین جرح و تضعیف را متوجه راوی می‌سازد. (عتر، 1418ق، ص 111)

^{*} حافظ کسی است که دانسته‌هایش در حدیث و فنون آن بیشتر از مجهولات وی در این عرصه است. (همو، 1418ق،

«مقارَب الحدیث» و «مقارِب الحدیث» در دانش جرح و تعدیل □ 59

را صحیح و درخور اعتماد و روایت بتوان دانست. (البانی، 1405ق، ج 1، ص 16/1
مناوی، 1415ق، ج 6، ص 354)

برخی بر آن‌اند که بخاری در استعمال اصطلاح مقارَب الحدیث بیش از آنکه
راویان و مصلحت اشخاص آنان را برای رهیدن از جرح در نظر داشته باشد، به
حدیث آنان و تأیید و تصویب اخبارشان نظر داشته است. به عبارت دیگر، او در پی
اثبات این امر است که حدیث راویانی که اصطلاح مزبور را در حقشان به کار برده،
به حدیث ثقات نزدیک است و عیب و ایرادی - که حدیثشان را از درجه اعتبار
ساقط کند - بر احادیث آنان وارد نیست (البانی، 1405ق، ج 1، ص 254؛ ج 2، ص 10)
و حدیث مقارَب الحدیثان از حسن اصطلاحی برخوردار است. (ذهبی، 1371ق، ج 1،
ص 38) مؤید این نظر، سخن ترمذی درباره یزید بن سنان است که بخاری او را
مقارَب الحدیث دانسته و ترمذی - شاگرد بخاری - از سخن استاد چنین نتیجه
می‌گیرد که «حدیث او بی عیب و ایراد است.» (همو، 1371ق، ج 3، ص 360)

6. اصطلاحات هم‌رتبه اصطلاح مقارَب الحدیث

از طریق بررسی اصطلاحات دیگر جرح و تعدیل که در جنب اصطلاح مقارَب
الحدیث برای توصیف حال رجال راوی حدیث به کار رفته است، می‌توان به فهم
دقیق‌تر دلالت معنایی آن نایل گشت.

اصطلاح مقارَب الحدیث از الفاظ تعدیل به حساب می‌آید و به طور تقریبی با
اصطلاحاتی چون اصطلاحات زیر برابری می‌کند و با آن‌ها در یک مرتبه طبقه‌بندی
می‌شود:

«لیس ببعید عن الصواب»، «شیخ»، «یروی حدیثه»، «یعتبر به»، «شیخ وسط»، «صالح
الحدیث»، «یکتب حدیثه»، «ما اقرب حدیثه»، «صویلح»، «صدوق ان شاء الله»، «ارجو
ان لا بأس به»، «جید الحدیث»، «حسن الحدیث»، «وسط»، «مقبول» و «صدیق له اوهام» و
«روی عنه جلة الناس» (ابن شاهین، 1404ق، ص 15/ عتر، 1418ق، ص 110/ العجلی،
1405ق، ج 1، ص 102)

7. اوصاف مقارن اصطلاح مقارب الحدیث

اصطلاح مقارب الحدیث در کاربرد، گاه با وصفی دیگر قرین می‌گردد و دربارهٔ راویان استعمال می‌شود. برای نمونه، به این موارد می‌توان اشاره نمود:

«مقارب الحدیث، صالح»، دربارهٔ اسماعیل سدی (ابن ابی حاتم رازی، 1372ق، ج 2، ص 184)؛ «ثقه، مقارب الحدیث» دربارهٔ اسماعیل بن رافع (ذهبی، 1371ق، ج 1، ص 39)، حسان بن عطیه (الباجی، بی تا، ج 1، ص 502) و عماد بن نجیح (ابن ابی حاتم رازی، 1372ق، ج 1، ص 149)؛ «شیخ، مقارب الحدیث» دربارهٔ محمد بن عبد الرحمن بن عنج (مزی، 1407ق، ج 25، ص 66)؛ «کثیر الروایة، مقارب الحدیث» دربارهٔ محمد بن عبدالله بن ابی عتیق (همو، 1407ق، ص 550)؛ «مقارب الحدیث، لا بأس باخباره»، دربارهٔ بشر بن رافع (ابن عدی، 1409ق، ج 2، ص 13)؛ «مقارب الحدیث، یخطی احیاناً»، دربارهٔ داود بن عبدالله بن ابی کرم جعفری (مزی، 1407ق، ج 8، ص 410)؛ «ثقه، صالح الحدیث، مقارب الحدیث»، دربارهٔ ابن عدی (ابن ابی حاتم رازی، 1372ق، ج 3، ص 580) به کار گرفته شده است.

با دقت در موارد مذکور درمی‌یابیم اصطلاحاتی که در این نمونه‌ها به عنوان وصف قرین، در جنب اصطلاح مقارب الحدیث ذکر شده‌اند، نوعاً به درجات نازل-تر تعدیل، که کم و بیش به خفیف‌ترین مراتب جرح نزدیک است، تعلق دارند (ر.ک: عتر، 1418ق، ص 110) و با اصطلاح مقارب الحدیث هم‌رتبه و سازگارند. لذا با آن همراه گشته‌اند.

نتیجه

در میان اصطلاحات جرح و تعدیل، اصطلاح مقارب الحدیث - به فتح راء و به کسر آن - دیده می‌شود. این اصطلاح بار ارزشی مثبتی دارد که راوی و حدیث او - هر دو - از آن بهره می‌گیرند. اصطلاح مزبور، در میانهٔ اصطلاحات جرح و تعدیل قرار گرفته و بر مرتبه‌ای از مراتب تعدیل دلالت دارد و سبب تقویت شخصی که از او خرده‌ای گرفته یا ضعیفش دانسته‌اند، می‌شود. از آنجا که حدیث راوی مقارب الحدیث نباید شاذ، منکر و بی‌ریشه باشد، پس در کمترین برآوردها، درجه‌ای از حسن و صحت را حائز است، به

«مقارَب الحديث» و «مقارَب الحديث» در دانش جرح و تعدیل □ 61

وجهی که درخور اعتماد و نقل است. در میان رجال‌شناسان و حدیث‌پژوهان، بخاری بیش از دیگران از این اصطلاح در وصف راویان بهره‌جسته به این دلیل که دانست که او به تأیید راویان و تصویب روایاتشان بیشتر دلسته بوده است.



منابع

1. ابن ابی حاتم رازی، ابو محمد عبدالرحمن؛ الجرح و التعدیل؛ بیروت: بی‌نا، 1372ق.
2. ابن حبان؛ کتاب المجروحین؛ تحقیق محمود ابراهیم رائد، بیروت: بی‌نا، بی‌تا.
3. ابن حجر عسقلانی، شهاب‌الدین ابوالفضل احمد بن علی؛ تقریب التهذیب؛ تحقیق مصطفی عبدالقادر عطاء، چ 2، بیروت: دارالکتب العلمیه، 1415ق.
4. _____؛ تهذیب التهذیب؛ چ 1، بیروت: دارالفکر، 1404ق.
5. _____؛ فتح الباری فی شرح صحیح البخاری؛ چ 2، بیروت: بی‌نا، بی‌تا.
6. _____؛ لسان المیزان؛ چ 2، بیروت: بی‌نا، 1390ق.
7. ابن حنبل، احمد بن حنبل؛ العلل و معرفة الرجال؛ چ 1، بیروت: بی‌نا، 1408ق.
8. ابن شاهین، عمر بن احمد بن عثمان؛ تاریخ اسماء الثقات ممن نقل عنهم العلم؛ تحقیق صبحی السامرائی، چ 1، بی‌جا، بی‌نا، 1404ق.
9. ابن عدی جرجانی، عبدالله؛ الکامل فی ضعفاء الرجال؛ تحقیق دکتر یحیی زکار، چ 3، بیروت: بی‌نا، 1409ق/1988م.
10. ابن ماجه، محمد بن یزید قزوینی؛ سنن ابن ماجه؛ تحقیق محمد فواد عبدالباقی، بیروت: بی‌نا، بی‌تا.
11. اردبیلی غروی حائری، محمد بن علی؛ جامع الرواة؛ قم: بی‌نا، بی‌تا.
12. الباجی، ابوالولید سلیمان بن خلف؛ التعدیل و التجریح؛ تحقیق احمد بزار، مراکش: بی‌نا، بی‌تا.
13. البانی، محمد ناصرالدین؛ ارواء الغلیل؛ تحقیق زهیر شاولیش، چ 2، بیروت: بی‌نا، 1405ق.
14. _____؛ ضعیف سنن الترمذی؛ تحقیق زهیر شاولیش، بیروت: بی‌نا، 1411ق/1991م.
15. ترمذی، محمد بن عیسی؛ سنن الترمذی؛ تحقیق عبدالرحمن محمد عثمان، چ 2، بیروت: بی‌نا، 1403ق/1983م.
16. حافظیان بابلی، ابوالفضل؛ رسائل فی درایة الحدیث؛ چ 1، قم: بی‌نا، 1425ق/1383.
17. خطیب بغدادی، احمد بن علی؛ تاریخ بغداد؛ تحقیق مصطفی عبدالقادر عطاء، چ 1، بیروت: دارالکتب العلمیه، 1417ق.
18. ذهبی، محمد بن احمد بن عثمان؛ تاریخ الاسلام؛ تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، بیروت: بی‌نا، 1407ق/1987م.
19. _____؛ الکاشف فی معرفة من له روایة فی الکتب الستة؛ تحقیق محمد عوامه، چ 1، بیروت: بی‌تا؛ 1371ق/1952م.
20. ربانی، محمد حسن؛ دانش درایة الحدیث؛ چ 1، مشهد: بی‌نا، 1380.

62 □ دو فصلنامه حدیث پژوهی، سال اول، شماره اول، بهار و تابستان 1388

21. زبیدی، مرتضی؛ تاج العروس؛ تحقیق علی شیری، بیروت: بی نما، 1414ق/1994م.
22. زبلی، جمال الدین؛ نصب الرایة؛ تحقیق ایمن صالح شعبان، ج 1، قاهره: بی نا، 1415ق/1995م.
23. سیوطی، جلال الدین؛ تدریب الراوی؛ بیروت: بی نا، 1405ق.
24. سخاوی، شمس الدین محمد بن عبدالرحمن؛ فتح المغیث فی شرح الفیه الحدیث للعراقی؛ تحقیق عبدالرحمن محمد عثمان، ج 2، مدینه: المكتبة السلفية، 1388ق/1968م.
25. شوکانی، محمد بن علی؛ نیل الاوطار؛ بیروت: بی نا، 1973م.
26. عتر، نورالدین؛ منهج النقد فی علوم الحدیث؛ دمشق: 1418ق/1997م.
27. العجلی، احمد بن عبدالله؛ معرفة الثقات؛ ج 1، مدینه: بی نا، 1405ق.
28. عظیم آبادی، محمد شمس الحق؛ عون المعبود فی شرح سنن ابی داود؛ ج 2، بیروت: دارالکتب العلمیه، 1415ق.
29. عمر بن شاهین؛ تاریخ اسماء الثقات؛ ج 1، تونس: بی نا، 1404ق.
30. فتنی، جمال الدین محمد بن طاهر؛ تذکرة الموضوعات؛ بی جا: بی نا، بی تا.
31. قاسمی، جمال الدین؛ قواعد التحدیث من فنون مصطلح الحدیث؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، 1399ق.
32. لکنوی هندی، محمد بن عبدالحی؛ الرفع و التکمیل فی الجرح و التعذیل؛ تحقیق عبدالفتاح ابو غده، ج 2، سوریه - حلب: بی نا، 1388ق/1968م.
33. مامقانی، عبدالله؛ تنقیح المقال؛ بی جا: بی نا، بی تا.
34. مبار کفوری، محمد عبدالرحمن، تحفة الاحوذی بشرح جامع الترمذی؛ ج 1، بیروت: بی - نا، 1410ق/1990م.
35. مدیر شانه چی، کاظم؛ علم الحدیث و درایة الحدیث؛ قم: انتشارات جامعه مدرسین، 1362.
36. _____؛ درایة الحدیث؛ قم: بی نا، بی تا.
37. مزّی، جمال الدین ابوالحجاج یوسف؛ تهذیب الکمال؛ تحقیق بشار عواد معروف، ج 1، بیروت: بی نا، 1407ق/1987م.
38. معروف الحسنی، هاشم؛ دراسة فی الحدیث والمحدثین؛ بیروت: بی نا، 1398ق.
39. ممدوح، محمود سعید؛ رفع المناره؛ ج 1، اردن - عمان: بی نا، 1416ق/1995م.
40. مقریزی، احمد بن علی؛ مختصر الکامل فی الضعفاء؛ ج 1، بیروت: بی نا، 1422ق.
41. مناوی، محمد عبدالرؤف؛ فیض القدر شرح الجامع الصغیر؛ تحقیق احمد عبدالسلام، ج 1، بیروت: بی نا، 1415ق/1994م.
42. هبثمی، ابوالحسن نورالدین علی بن ابی بکر؛ مجمع الزوائد و منبع الفوائد؛ بیروت: بی نا، 1408ق/1998م.